

لوح حضرت عبدالبهاء خطاب به دکتر فورال

جناب پروفیسور محترم دکتر فورال معظّم علیہ بهاء الله الأبھی

هو الله

ای شخص محترم مفتون حقیقت نامه شما که ۲۸ جولای ۱۹۲۱ مورّخ بود رسید مضامین خوشی داشت و دلیل بر آن بود که الحمد لله هنوز جوانی و تحرّی حقیقت مینمائی قوای فکریّه شدید است و اکتشافات عقلیه پدید

نامئی که بدکتر فیشر مرقوم نموده بودم نسخ متعدّدۀ او منتشر است و جمیع میدانند که در سنه ۱۹۱۰ مرقوم گردیده و از این نامه گذشته نامه‌های متعدّدۀ باین مضمون قبل از حرب مرقوم و در جریده کلّیه سانفرانسیسکو نیز اشاره باین مسائل گردیده تاریخ آن جریده مسلّم و معلوم و همچنین ستایش فلاسفه وسیع النّظر در نطقی که در کلّیه داده شد در نهایت بلاغت لهذا یک نسخه از آن جریده در جوف این مکتوب ارسال میشود تألیف آن جناب البتّه مفید است لهذا اگر چنانچه مطبوع است از هر یک نسخه‌ئی از برای ما ارسال دارید

مقصد از طبیعیونی که عقائدشان در مسئله الوهیت ذکر شد حزبی از طبیعیون تنگ‌نظر محسوس‌پرست است که بحواسّ خمسۀ مقید و میزان ادراک نزدشان میزان حسّ است که هر محسوس را محتوم شمرند و غیر محسوس را معدوم و یا مشبوه دانند حتّی وجود الوهیت را بکلی مطنون نگرند

مراد جمیع فلاسفه عموماً نیست همانست که مرقوم نموده‌ئی مقصود تنگ‌نظران طبیعیونند امّا فلاسفه الهیون نظیر سقراط و افلاطون و ارسطو فی الحقیقه شایان احترام و مستحقّ نهایت ستایشند زیرا خدمات فائده بعالم انسانی نموده‌اند و همچنین فلاسفه طبیعیون متفّنون معتدل که خدمت کرده‌اند ما علم و حکمت را اساس ترقّی عالم انسانی میدانیم و فلاسفه وسیع النّظر را ستایش مینمائیم در روزنامه کلّیه سانفرانسیسکو دقّت نمایند تا حقیقت آشکار گردد

امّا قوای عقلیه از خصائص روحست نظیر شعاع که از خصائص آفتابست اشعه آفتاب در تجدد است ولکن نفس آفتاب باقی و برقرار ملاحظه فرمائید که عقل انسانی در تزیاید و تناقص است و شاید عقل بکلی زائل گردد ولکن روح بر حالت واحده است و عقل ظهورش منوط بسلامت جسم است جسم سلیم عقل سلیم دارد ولی روح مشروط بان نه عقل بقوه روح ادراک و تصوّر و تصرّف دارد ولی روح قوه آزاد است عقل بواسطه محسوسات ادراک معقولات کند ولکن روح طلوعات غیر

محدوده دارد عقل در دائره محدود است و روح غير محدود عقل ادراکات بواسطه قواي محسوسه دارد نظير باصره و سامعه و ذائقه و شامه و لامسه ولکن روح آزاد است چنانکه ملاحظه مينمائيد که در حالت يقظه و حالت خواب سير و حرکت دارد شايد در عالم رؤيا حلّ مسئلهئي از مسائل غامضه مينمايد که در زمان بيداري مجهول بود عقل بتعطيل حواسّ خمسّه از ادراک بازماند و در حالت جنين و طفوليت عقل بکلی مفقود لکن روح در نهايت قوت باري دلایل بسيار است که بفقدان عقل قوه روح موجود فقط روح را مراتب و مقاماتي

روح جمادی و مسلم است که جماد روح دارد حیات دارد ولی باقتضای عالم جماد چنانکه در نزد طبيعّيون نیز این سرّ مجهول مشهود شده که جميع کائنات حیات دارند چنانکه در قرآن ميفرمايد
کلّ شيء حيّ

و در عالم نبات نیز قوه ناميه و آن قوه ناميه روح است و در عالم حيوان قوه حسّاسه است ولی در عالم انسان قوه محيطه است و در جميع مراتب گذشته عقل مفقود ولکن روح را ظهور و بروز قوه حسّاسه ادراک روح ننمايد ولکن قوه عاقله استدلال بر وجود آن نمايد

و همچنين عقل استدلال بر وجود یک حقيقت غير مرئيه نمايد که محيط بر کائناتست و در هر رتبهئي از مراتب ظهور و بروزي دارد ولی حقيقتش فوق ادراک عقول چنانکه رتبه جماد ادراک حقيقت نبات و کمال نباتي را ننمايد و نبات ادراک حقيقت حيواني را نتواند و حيوان ادراک حقيقت کاشفه انسان که محيط بر سائر اشیاء است نتواند

حيوان اسير طبيعت است و از قوانين و نواميس طبيعت تجاوز نکند ولی در انسان قوه کاشفه ايست که محيط بر طبيعت است که قوانين طبيعت را در هم شکنند مثلاً جميع جماد و نبات و حيوان اسير طبيعتند اين آفتاب باين عظمت چنان اسير طبيعت است که هيچ اراده ندارد و از قوانين طبيعت سر موئي تجاوز نتواند و همچنين سائر کائنات از جماد و نبات و حيوان هيچ یک از نواميس طبيعت تجاوز نتواند بلکه کلّ اسير طبيعتند ولی انسان هرچند جسمش اسير طبيعت ولکن روح و عقلش آزاد و حاکم بر طبيعت

ملاحظه فرمائيد که بحکم طبيعت انسان ذی روح متحرک خاکيست اما روح و عقل انسان قانون طبيعت را ميشکنند مرغ ميشود و در هوا پرواز ميکند و بر صفحات دريا بکمال سرعت ميتازد و چون ماهی در قعر دريا ميرود و اکتشافات بحريه ميکند و اين شکستی عظيم از برای قوانين طبيعت است

و همچنين قوه كهربائي اين قوه سرکش عاصی که کوه را ميشکافد انسان اين قوه را در زجاجه حبس مينمايد و اين خرق قانون طبيعت است و همچنين اسرار مکنونه طبيعت که بحکم طبيعت بايد مخفی بماند انسان آن اسرار مکنونه طبيعت را کشف نمايد و از حيز غيب بحيز شهود

می‌آورد و این نیز خرق قانون طبیعت است و همچنین خواصّ اشیاء از اسرار طبیعت است انسان او را کشف مینماید و همچنین وقایع ماضیه که از عالم طبیعت مفقود شده و لکن انسان کشف مینماید و همچنین وقایع آتیه را انسان باستدلال کشف مینماید و حال آنکه هنوز در عالم طبیعت مفقود است و مخابره و مکاشفه بقانون طبیعت محصور در مسافات قریبه است و حال آنکه انسان بآن قوه معنویّه که کاشف حقایق اشیاء است از شرق بغرب مخابره مینماید این نیز خرق قانون طبیعت است و همچنین بقانون طبیعت سایه زائل است ولی این سایه را انسان در آینه ثابت میکند و این خرق قانون طبیعت است دقت نمایند که جمیع علوم و فنون و صنایع و اختراعات و اکتشافات کلّ از اسرار طبیعت بود و بقانون طبیعت باید مستور ماند ولی انسان بقوت کاشفه خرق قانون طبیعت کرده و این اسرار مکنونه را از حیّز غیب بحیّز شهود آورده و این خرق قانون طبیعت است

خلاصه آن قوه معنویّه انسان که غیر مرئیست تیغ را از دست طبیعت میگیرد و بفرق طبیعت میزند و سائر کائنات با وجود نهایت عظمت از این کمالات محروم انسان را قوه اراده و شعور موجود و لکن طبیعت از آن محروم طبیعت مجبور است و انسان مختار و طبیعت بی‌شعور است و انسان باشعور طبیعت از حوادث ماضیه بیخبر و انسان باخبر طبیعت از وقایع آتیه جاهل و انسان بقوه کاشفه عالم طبیعت از خود خبر ندارد و انسان از هر چیز باخبر

اگر نفسی تخطّر نماید که انسان جزئی از عالم طبیعت است و چون جامع این کمالات است این کمالات جلوه‌ئی از عالم طبیعت است پس طبیعت واجد این کمالاتست نه فاقد در جواب گوئیم که جزء تابع کلّ است ممکن نیست که در جزء کمالاتی تحقّق یابد که کلّ از آن محروم باشد

و طبیعت عبارت از خواصّ و روابط ضروریّه است که منبعث از حقایق اشیاء است و این حقایق کائنات هرچند در نهایت اختلافست ولی در غایت ارتباط و این حقایق مختلفه را جهت جامع‌ئی لازم که جمیع را ربط بیکدیگر دهد مثلاً ارکان و اعضا و اجزاء و عناصر انسان در نهایت اختلافست ولی جهت جامع‌ئی که آن تعبیر بروح انسانی میشود جمیع را بیکدیگر ربط میدهد که منتظماً تعاون و تعاضد حاصل گردد و حرکت کلّ اعضا در تحت قوانین منتظمه که سبب بقای وجود است حصول یابد اما جسم انسان از آن جهت جامعه بکلی بیخبر و حال آنکه باراده او منتظماً وظیفه خود را ایفا مینماید

اما فلاسفه بر دو قسمند از جمله سقراط حکیم که معتقد بوحدانیت الهیه و حیات روح بعد از موت بود چون رأیش مخالف آراء عوامّ تنگ‌نظران بود لهذا آن حکیم ربّانی را مسموم نمودند و جمیع حکمای الهی و اشخاص عاقل دانا چون در این کائنات نامتناهی نظر نمودند ملاحظه کردند که نتیجه این کون اعظم نامتناهی منتهی بعالم جماد شد و نتیجه عالم جماد بعالم نبات گشت و نتیجه عالم نبات عالم حیوان و نتیجه عالم حیوان عالم انسان این کون نامتناهی باین عظمت و جلال نهایت نتیجه‌اش

انسان شد و انسان ایامی چند در این نشئه انسانی بمحن و آلام نامتناهی معذب و بعد متلاشی بی اثر و ثمر گشت اگر این است یقین است که این کون نامتناهی با جمیع کمالات منتهی بهذیان و لغو و بیهوده شده نه نتیجه و نه ثمری و نه بقا و نه اثری عبارت از هذیان می‌گردد پس یقین کردند که چنین نیست این کارخانه پر عظمت باین شوکت محیر العقول و باین کمالات نامتناهی عاقبت منتهی باین هذیان نخواهد گشت پس البتّه یک نشئه دیگر محقق است چنانکه نشئه عالم نبات از نشئه عالم انسانی بیخبر است ما نیز از آن نشئه کبری که بعد از نشئه انسانیست بی‌اطلاع هستیم ولی عدم اطلاع دلیل بر عدم وجود نیست چنانکه عالم جماد از عالم انسان بکلی بیخبر و مستحیل الادراک ولی عدم ادراک دلیل بر عدم وجود نیست و دلائل قاطعه متعدده موجود که این جهان بی‌پایان منتهی بحیات انسانی نگرند

اما حقیقت الوهیت فی الحقیقه مجرد است یعنی تجرّد حقیقی و ادراک مستحیل زیرا آنچه بتصور انسان آید آن حقیقت محدوده است نه نامتناهی محاط است نه محیط و ادراک انسان فائق و محیط بر آن و همچنین یقین است که تصورات انسانی حادث است نه قدیم و وجود ذهنی دارد نه وجود عینی و از این گذشته تفاوت مراتب در حیّز حدوث مانع از ادراکست پس چگونه حادث حقیقت قدیمه را ادراک کند چنانکه گفتیم تفاوت مراتب در حیّز حدوث مانع از ادراکست جماد و نبات و حیوان از قوای عقلیه انسان که کاشف حقایق اشیاء است بیخبر است ولی انسان از جمیع این مراتب باخبر هر رتبه عالی محیط بر رتبه سفلی است و کاشف حقیقت آن ولی رتبه دانی از رتبه عالی بیخبر و اطلاع مستحیل است لهذا انسان تصور حقیقت الوهیت نتواند ولی بقواعد عقلیه و نظریه و منطقیه و طلوعات فکریه و انکشافات وجدانیّه معتقد بحضرت الوهیت می‌گردد و کشف فیوضات الهیه مینماید و یقین میکند که هر چند حقیقت الوهیت غیر مرئیّه است و وجود الوهیت غیر محسوس ولی ادله قاطعه الهیه حکم بوجود آن حقیقت غیر مرئیّه مینماید ولی آن حقیقت کما هی هی مجهول النعت است مثلاً ماده اثیریّه موجود ولی حقیقتش مجهول و بآثارش محتوم حرارت و ضیاء و کهربا تموجات اوست از این تموجات وجود ماده اثیریّه اثبات می‌گردد ما چون در فیوضات الهیه نظر کنیم متیقّن بوجود الوهیت گردیم مثلاً ملاحظه مینمائیم که وجود کائنات عبارت از ترکیب عناصر مفرده است و عدم عبارت از تحلیل عناصر زیرا تحلیل سبب تفریق عناصر مفرده گردد پس چون نظر در ترکیب عناصر کنیم که از هر ترکیبی کائی تحقّق یافته و کائنات نامتناهی است و معلول نامتناهی پس علت چگونه فانی

و ترکیب محصور در سه قسم است لا رابع له ترکیب تصادفی و ترکیب التزامی و ترکیب ارادی اما ترکیب عناصر کائنات یقین است که تصادفی نیست زیرا معلول بی علت تحقّق نیابد و ترکیب التزامی نیز نیست زیرا ترکیب التزامی آنست که آن ترکیب از لوازم ضروریّه اجزای مترکبه باشد و لزوم ذاتی از هیچ شیئی انفکاک نیابد نظیر نور که مظهر اشیاء است و حرارت که سبب توسّع عناصر و شعاع آفتاب که از لزوم ذاتی آفتابست در این صورت تحلیل هر ترکیب مستحیل زیرا لزوم

ذاتی از هر کائنی انفکاک نیابد شقّ ثالث باقی ماند و آن ترکیب ارادیت که یک قوّه غیر مرئیّه‌ی که تعبیر بقدرت قدیمه میشود سبب ترکیب این عناصر است و از هر ترکیبی کائنی موجود شده است اما صفات و کمالاتی از اراده و علم و قدرت و صفات قدیمه که از برای آن حقیقت لاهوتیه می‌شماریم این از مقتضیات مشاهده آثار وجود در حیّز شهود است نه کمالات حقیقی آن حقیقت الوهیت که ادراک ممکن نیست مثلاً چون در کائنات ملاحظه نمائیم کمالات نامتناهی ادراک کنیم و کائنات در نهایت انتظام و کمالست گوئیم که آن قدرت قدیمه که تعلق بوجود این کائنات یافته البتّه جاهل نیست پس می‌گوئیم که عالم است و یقین است که عاجز نیست پس قدیر است و یقین است که فقیر نیست پس غنی است و یقین است که معدوم نیست پس موجود است مقصود این است که این نعوت و کمالاتی که از برای آن حقیقت کائیه می‌شماریم مجرد به جهت سلب نقائص است نه ثبوت کمالاتی که در حیّز ادراک انسانست لهذا می‌گوئیم که مجهول النعت است

باری آن حقیقت کائیه با جمیع نعوت و اوصافش که می‌شماریم مقدّس و منزّه از عقول و ادراکات است ولی چون در این کون نامتناهی بنظر واسع دقت میکنیم ملاحظه مینمائیم که حرکت و متحرک بدون محرک مستحیل است و معلول بدون علّت ممتنع و محال و هر کائنی از کائنات در تحت تأثیر مؤثرات عدیده تکوّن یافته و مستمراً مورد انفعالات و آن مؤثرات نیز بتأثیر مؤثراتی دیگر تحقّق یابد مثلاً نبات بفیض ابر نیسانی تحقّق یابد و انبات شود ولی نفس ابر نیز در تحت تدبیر مؤثرات دیگر تحقّق یابد و آن مؤثرات نیز در تحت تأثیر مؤثرات دیگر مثلاً نبات و حیوان از عنصر ناری و از عنصر مائی که باصطلاح فلاسفه این ایام اکسیجن و هیدرجن نشو و نما نماید یعنی در تحت تربیت و تأثیر این دو مؤثر واقع اما نفس این دو ماده در تحت تأثیرات دیگر وجود یابد و همچنین سائر کائنات از مؤثرات و متأثرات این تسلسل یابد و بطلان تسلسل واضح و مبرهن پس لابدّ این مؤثرات و متأثرات منتهی بحیّ قدیر گردد که غنی مطلق و مقدّس از مؤثرات است آن حقیقت کائیه غیر محسوسه و غیر مرئیّه است و باید چنین باشد زیرا محیط است نه محاط و چنین اوصاف صفت معلول است نه علّت

و چون دقت کنیم ملاحظه نمائیم که انسان مانند میکروب صغیر است که در میوه‌ئی موجود آن میوه از شکوفه تحقّق یافته و شکوفه از شجری نابت شده و شجر از ماده سیالیّه نشو و نما نموده و آن ماده سیالیّه از خاک و آب تحقّق یافته حالا چگونه این میکروب صغیر میتواند ادراک حقایق آن بوستان نماید و بباغبان پی‌برد و حقیقت آن باغبان را ادراک کند این واضح است که مستحیل است ولی آن میکروب اگر هوشیار گردد احساس نماید که این باغ و بوستان و این شجره و شکوفه و ثمر بخودی خود باین انتظام و کمال تحقّق نیابد و همچنین انسان عاقل هوشیار یقین نماید که این کون نامتناهی باین عظمت و انتظام بنفسه تحقّق نیافته

و همچنین قوای غیر مرئی در حیز امکان موجود از جمله قوه اثیریّه چنانچه گذشت که غیر محسوسه و غیر مرئیّه است ولی از آثارش یعنی تموّجات و اهتزازش ضیاء و حرارت و قوه کهربائیّه ظاهر و آشکار شود و همچنین قوه نامیه و قوه حسّاسه و قوه عاقله و قوه متفکّره و قوه حافظه و قوه واهمه و قوه کاشفه این قوای معنویّه کلّ غیر مرئی و غیر محسوس ولی بآثار واضح و آشکار

و اما قوه غیر محدوده نفس محدود دلیل بر وجود غیر محدود است زیرا محدود البتّه بغير محدود شناخته میشود چنانکه نفس عجز دلیل بر وجود قدرتست و نفس جهل دلیل بر وجود علم و نفس فقر دلیل بر وجود غنا اگر غنائی نبود فقری نیز نبود اگر علمی نبود جهل نیز نبود اگر نوری نبود ظلمتی نیز نبود نفس ظلمت دلیل بر نور است زیرا ظلمت عدم نور است

اما طبیعت عبارت از خواصّ و روابط ضروریّه است که منبعث از حقایق اشیاء است و این حقایق غیر متناهیّه هرچند در نهایت اختلافست و از جهتی در نهایت ائتلاف و غایت ارتباط و چون نظر را وسعت دهی و بدقت ملاحظه شود یقین گردد هر حقیقتی از لوازم ضروریّه سائر حقایق است پس ارتباط و ائتلاف این حقایق مختلفه نامتناهی را جهت جامعئی لازم تا هر جزئی از اجزای کائنات وظیفه خود را بنهایت انتظام ایفا نماید مثلاً در انسان ملاحظه کن و از جزء باید استدلال بکلّ کرد این اعضا و اجزای مختلفه هیکل انسانی ملاحظه کنید که چه قدر ارتباط و ائتلاف بیکدیگر دارند هر جزئی از لوازم ضروریّه سائر اجزاست و وظیفه مستقلّه دارد ولی جهت جامعه آن عقل است جمیع را بیکدیگر چنان ارتباط میدهد که وظیفه خود را منتظماً ایفا مینمایند و تعاون و تعاضد و تفاعل حاصل میگردد و حرکت جمیع در تحت قوانینی است که از لوازم وجودیه است اگر در آن جهت جامعه که مدیر این اجزاست خلل و فتوری حاصل شود شبهه نیست که اعضا و اجزاء منتظماً از ایفای وظایف خویش محروم مانند و هرچند آن قوه جامعه هیکل انسان محسوس و مرئی نیست و حقیقتش مجهول لکن من حیث الآثار بکمال قوت ظاهر و باهر

پس ثابت و واضح شد که این کائنات نامتناهی در جهان باین عظمت هر یک در ایفای وظیفه خویش وقتی موفق گردند که در تحت اداره حقیقت کلیئی باشند تا این جهان انتظام یابد مثلاً تفاعل و تعاضد و تعاون بین اجزای مترکّبه وجود انسان مشهود و قابل انکار نیست ولی این کفایت نکند بلکه جهت جامعئی لازم دارد که مدیر و مدبّر این اجزاست تا این اجزای مرکّبه با تعاون و تعاضد و تفاعل وظایف لازمه خویش را در نهایت انتظام مجرا دارند

و شما الحمد لله واقفید که در بین جمیع کائنات چه کلی و چه جزئی تفاعل و تعاضد مشهود و مثبت است اما در بین کائنات عظیمه تفاعل مثل آفتاب آشکار است و بین کائنات جزئیّه هرچند

تفاعل مجهول ولی جزء قیاس بکلّ گردد پس جمیع این تفاعلها مرتبط بقوّه محیطهائی که محور و مرکز و مصدر و محرّک این تفاعلها است

مثلاً چنانکه گفتیم تعاون و تعاضد در بین اجزای هیکل انسان مقرر و این اعضا و اجزاء خدمت بعموم اعضا و اجزاء مینماید مثلاً دست و پا و چشم و گوش و فکر و تصوّر معاونت بجمیع اعضا و اجزاء مینماید ولی جمیع این تفاعلها مرتبط بیک قوّه غیر مرئیّه محیطه‌ایست که این تفاعلها منتظماً حصول مییابد و آن قوّه معنویّه انسانست که عبارت از روح و عقل است و غیر مرئی

و همچنین در معامل و کارخانه‌ها ملاحظه نمائید که تفاعل بین جمیع آلات و ادواتست و بهم مرتبط ولی جمیع این روابط و تفاعل مرتبط بقوّه عمومیهائی که محرّک و محور و مصدر این تفاعلهاست و آن قوّه بخار یا مهارت استاد است

پس معلوم و محقق شد که تفاعل و تعاضد و ارتباط بین کائنات در تحت اداره و اراده یک قوّه محرّکه‌ایست که مصدر و محرّک و محور تفاعل بین کائنات است

و همچنین هر ترتیب و ترکیب که مرتّب و منظم نیست آن را ترکیب تصادفی گوئیم اما هر ترکیب و ترتیب که منظم و مرتّب است و در ارتباط با یکدیگر بنهایت کمال است یعنی هر جزئی در موقع واقع و از لوازم ضروریّه سائر اشیاء است گوئیم این ترکیب از اراده و شعور ترتیب و ترکیب شده است البتّه این کائنات غیر متناهیّه و ترکیب این عناصر مفرد که منحلّ بصور نامتناهیّه شده از حقیقتی صادر گشته که فاقد الشّعور و مسلوب الاراده نیست این در نزد عقل واضح و مبرهن است جای انکار نیست ولی مقصود این نیست که آن حقیقت کلیّه را یا صفات او را ما ادراک نموده‌ایم نه حقیقت و نه صفات حقیقی او را هیچ یک ادراک ننموده‌ایم ولی میگوئیم این کائنات نامتناهیّه و روابط ضروریّه و این ترکیب تامّ مکملّ لابدّ از مصدری صادر که فاقد الاراده و شعور نیست و این ترکیب نامتناهی که بصور نامتناهی منحلّ شده مبنی بر حکمت کلیّه است این قضیه قابل الانکار نیست مگر نفسی که مجرد بعناد و الحاد و انکار معانی واضحه آشکار برخیزد و حکم آیه مبارکه صمّ بکم عمی و هم لا يرجعون پیدا کند

و اما مسئله اینکه قوای عقلیه و روح انسان یکی است قوای عقلیه از خصائص روح است نظیر قوّه متخیله و نظیر قوّه متفکره و قوّه مدرکه که از خصائص حقیقت انسانست مثل شعاع آفتاب که از خصائص آفتابست و هیکل انسانی مانند آینه است و روح مانند آفتاب و قوای عقلیه مانند شعاع که از فیوضات آفتابست و شعاع از آینه شاید منقطع گردد و قابل انفکاک است ولی شعاع از آفتاب انفکاک ندارد

باری مقصود اینست که عالم انسانی بالنسبه بعالم نبات ما وراء الطبیعه است و فی الحقیقه ما وراء الطبیعه نیست ولی بالنسبه بنبات حقیقت انسانی و قوّه سمع و بصر ما وراء الطبیعه است و

ادراک حقیقت انسان و ماهیت قوه عاقله از برای عالم نبات مستحیل است و همچنین از برای بشر ادراک حقیقت الوهیت و حقیقت نشئه حیات بعد از موت ممتنع و مستحیل اما فیوضات حقیقت رحمانیت شامل جمیع کائنات است و انسان باید در فیوضات الهیه که من جمله روح است تفکر و تعمق نماید نه در حقیقت الوهیت این انتهای ادراکات عالم انسانیت چنانچه از پیش گذشت این اوصاف و کمالاتی که از برای حقیقت الوهیت میشریم این را از وجود و شهود کائنات اقتباس کرده ایم نه اینکه بحقیقت و کمالات الهیه پی برده ایم اینکه میگوئیم حقیقت الوهیت مدرک و مختار است نه اینست که اراده و اختیار الوهیت را کشف نموده ایم بلکه این را از فیوضات الوهیت که در حقایق اشیاء جلوه نموده است اقتباس نموده ایم

اما مسائل اجتماعی ما یعنی تعالیم حضرت بهاءالله که پنجاه سال پیش منتشر شده جامع جمیع تعالیم است و واضح و مشهود است که نجاح و فلاح بدون این تعالیم از برای عالم انسانی مستحیل و ممتنع و محال و هر فرقهئی از عالم انسانی نهایت آمال خویش را در این تعالیم آسمانی موجود و مشهود ببیند این تعالیم مانند شجریست که میوه جمیع اشجار در او موجود بنحو اکمل مثلاً فیلسوفها مسائل اجتماعی را بنحو اکمل در این تعالیم آسمانی مشاهده مینمایند و همچنین مسائل حکمیّه بنحو اشرف که مقارن حقیقت است و همچنین اهل ادیان حقیقت دین را در این تعالیم آسمانی مشهوداً مبینند که بادلّه قاطعه و حجت واضح اثبات مینمایند که حقیقت علاج حقیقی علل و امراض هیئت عمومی عالم انسانیت اگر این تعالیم عظیمه انتشار یابد هیئت اجتماعی عموم انسانی از جمیع مخاطرات و علل و امراض مزمنه نجات یابد و همچنین مسئله اقتصاد بهائی نهایت آرزوی عمال و منتها مقصد احزاب اقتصاد است

بالاختصار جمیع احزاب را بهره و نصیبی از تعالیم بهاءالله چون این تعالیم در کنائس در مساجد در سائر معابد ملل اخری حتی بوندهئیها و کونفیشیوزیها و کلوب احزابها حتی مادّیون اعلان گردد کلّ اعتراف نمایند این تعالیم سبب حیات جدیدی از برای عالم انسانیت و علاج فوری جمیع امراض هیئت اجتماعی ابداً نفسی تنقید نتواند بلکه بمجرد استماع بطرب آید و اذعان باهمیت این تعالیم نماید و گوید هذا هو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال المبین

در آخر قول این چند کلمه مرقوم میشود و این از برای کلّ حجت و برهان قاطع است تفکر در آن فرمائید که قوه اراده هر پادشاه مستقلّی در ایام حیاتش نافذ است و همچنین قوه اراده هر فیلسوفی در چند نفر از تلامیذ در ایام حیاتش مؤثر اما قوه روح القدس که در حقایق انبیا ظاهر و باهر است قوه اراده انبیا بدرجهئی که هزاران سال در یک ملت عظیمه نافذ و تأسیس خلق جدید مینماید و عالم انسانی را از عالم سابق بعالم دیگر نقل مینماید ملاحظه نمائید که چه قوه ایست این قوه

خارق‌العاده است و برهان کافی بر حقیقت انبیا و حجّت بالغه بر قوّت وحی است و علیک البهآء
الأبھی

عبدالبهاء عباس

این سند از کتابخانه مراجع بهائی دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت www.bahai.org/fa/legal استفاده
نمایید.